



مشکل عناصر فارسی در عربی قدیم

مهدی محقق*

ترجمه‌ی علی اکبر احمدی دارانی**

اشاره:

ترجمه‌ی مقاله‌ای است از زبان انگلیسی که توسط استاد ارجمند و بزرگوار، دکتر مهدی محقق با عنوان:

The Problem of Persian Elements in Classical Arabic

در سی و دومین کنگره بین‌المللی مطالعات آسیایی و شمال آفریقا در دانشگاه هامبورگ ۳-۸ شهریور ماه ۱۳۶۵ ارائه گردیده است. در این مقاله نویسنده محترم ضمن اشاره به ارتباط‌های ایرانیان و اعراب به بررسی برخی از واژه‌ها و اصطلاحات راه یافته از زبان فارسی به زبان عربی پرداخته است. کسانی که مشغول به تصحیح نسخه‌های خطی عربی هستند، گاهگاهی به لغت‌ها و اصطلاحاتی برخورد می‌کنند که یا آنها را بد تفسیر می‌کنند و یا معنی آنها را در نمی‌یابند. زیرا از اصل فارسی آنها آگاهی ندارند. نویسنده در آخر برای رفع این مشکل پیشنهادی ارائه می‌کند.

فارسی چون رستم و اسفندیار برای انحراف توجه مردم از داستانهای قرآن بهره می‌گرفت؛^۴ به همین دلیل وی در یکی از آیه‌های قرآن محکوم می‌شود.^۵

برخی از اعراب عنوان‌ها و نامهای فارسی برای خود بر می‌گزیدند. برای نمونه نعمان بن مُنذر، ابی قابوس (مأخوذ از فارسی کاووس)^۶ و دختر لقیط بن زراره، دَخْتَنُوس (مأخوذ از دختر-نوش فارسی)^۷ نامیده می‌شدند.

واژه‌های فارسی در قرآن هم یافت می‌شوند. دو نمونه آن استبرق (از استبرک؛ ابریشم ضخیم)^۸ و ابریق (از ابریز؛ کوزه)^۹ است. از آنجایی که قرآن اعلام می‌دارد که به عربی مبین نازل شده است، این اصطلاحات، موضوعی برای مباحثه در میان محققان مسلمان متأخر شده است.^{۱۰} سیوطی، لغت‌های فارسی به کار رفته در قرآن را در کتابش المتوکل^{۱۱} و دیگر آثارش جمع آوری نموده است. در بین محققان غربی کسی که درباره‌ی واژگان پارسی در قرآن تحقیق کرده است، باید نام آرتور جفری ذکر شود.^{۱۲} نفوذ کلمات غیر عربی بیگانه در وحی در یکی از آیه‌های قرآنی دقیقاً رد شده است.^{۱۳} عقیده بر این است که این آیه از میان دیگران به سلمان الفارسی بر می‌گردد.^{۱۴} سلمان فارسی یکی از نزدیک‌ترین اصحاب پیامبر [ص] است که فرض می‌شود، پیامبر

زبان فارسی در طول تاریخ به طرُق گوناگون، زبان عربی را تحت تأثیر قرار داده است. اعراب از دوران پیش از اسلام تا به حال ارتباط وسیعی با ایران



داشته‌اند و لغت‌ها، اصطلاحات و سنت‌های پارسی وارد زبان عربی شده است. اعشی ابن قیس که از دربار شاهان ایران دیدار کرده است، تعداد زیادی از این لغت‌ها و اصطلاحات را در شعر خود به کار می‌برد. وی در یکی از قصیده‌هایش نام‌های فارسی انواع گوناگون گلها را ذکر می‌کند: بَنْفَسَجْ (شکلی از بنفشه violet) شاهسفرم (شکلی از شاهسپر sweet basil) و یاسمین (jasmine).^۱ در قصیده دیگری به نامهای آلات موسیقی -از میان آنها صَنْج (گونه‌ای از چنگ fyre)^۲ اشاره می‌کند، به سبب اینکه وی این لغت را برای اولین بار وارد شعر عرب کرد، به «صَنْجَة العرب» معروف گردید.^۳

در نواحی هم‌مرز امپراتوری ساسانی از قبیل ایالت خراجگذار حیره، اعراب مجذوب سنت غنی افسانه‌ها و روایت‌های فارسی شدند. بنابر گفته ابن هشام، نصر بن حارث از نقل داستانهای

* دکترای زبان و ادبیات فارسی، استاد دانشگاه تهران و عضو هیئت علمی مرکز نشر میراث مکتوب و رئیس مؤسسه مطالعات اسلامی و رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

درباره او گفته است: «اگر علم در ثریا باشد، پارسیان بدان دست می‌یابند»^{۱۵}. سلمان، گاهی اصطلاحات فارسی را در سخنانش به کار می‌برد.^{۱۶} به هر حال تأثیر زبان فارسی وی آشکارا به وسیله این حقیقت نموده شده است که وی ترجمه‌ای از سوره الفاتحه بنا به خواهش پارسیان نگاشت و برای آنان فرستاد تا اینکه بتوانند آن را در نماز از حفظ بخوانند.^{۱۷}

در احادیث چنین نمونه از استفاده پیامبر از لغت‌های پارسی ثبت شده است. برای نمونه در حدیث جابر لغت سور (مهمانی) و در حدیث دیگری از ابوهریره، اصطلاح اشکمب درد (مأخوذ از شکم درد Stomachache)^{۱۸} به کار رفته است.

پس از فتح ایران تماس‌ها و ارتباط‌های نزدیک‌تری بین این دو گروه از مردم حاصل شد و تأثیر زبان پارسی بر عربی بیشتر نمایان گردید. برخی از خانواده‌های فارسی زبان به سرزمین‌های عربی مهاجرت کردند و در بیشتر موارد ازدواج‌های بین قبایل و نژادهای مختلف بین مردان عرب و زنان ایرانی صورت گرفت. این زنان ایرانی سخن گفتن به زبان محلی خود را دست کم به مدت یک نسل ادامه دادند، بنابر این، فرزندان‌شان عمیقاً توسط زبان خارجی تحت تأثیر قرار گرفتند. ابن میاده شاعر عرب به کنیزک خود می‌گوید: «چقدر [زد من] شیرینی! ای کاش [در کلام نیز با ما] عربی حرف می‌زدی.»^{۱۹}

ادامه این جریان حتی بعد از اسلام در گزینش القاب افتخاری هم قابل توجه است. ابن قتیبه به علی بن خلیل یکی از معاصران جریر شاعر با عنوان بردخت (مأخوذ از پرداخته؛ از کاری فارغ شدن) اشاره می‌کند.^{۲۰} در حالی که سمعانی می‌گوید که یزید ابن ابی یزید با لقب رشک (enuy)^{۲۱} نامیده می‌شود.

کاربرد لغت‌های فارسی در نواحی گوناگون جهان عرب در سر تا سر قرون نخستین اسلامی آشکار است، جاحظ می‌گوید که مردم مدینه خریزه را خربوز و روده را رودق (مأخوذ از روده) می‌گویند. مردم کوفه چهار راه را به صورت جارسو (مأخوذ از چهارسو) می‌گفتند و بازار را وازار (مأخوذ از بازار)^{۲۲} می‌نامیدند. جالب است که در نواحی بصره «ان» که پسوندی فارسی برای مکان است، مکرر به کار می‌رفت. مثلاً محلّه بان، طلّحتان و خیرتان^{۲۳}. شهر کنونی آبادان در جنوب ایران در اصل آبادان بر طبق این قانون تغییر شکل داده شده از زبان عربی است.^{۲۴}

جاحظ در کتابش البخلاء نام‌های بسیاری از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌هایی را که نام‌های ایرانی دارند، ذکر می‌کند: چون جوارشن (مأخوذ از گوارش؛ نوعی غذا که به خوبی هضم می‌شود).

شباریق (مأخوذ از پیشپاره؛ نوعی شیرینی) و فالوذج (مأخوذ از پالوده؛ نوعی شربت)^{۲۵}.

وی همچنین در کتابش التجاره نام‌های ایرانی کالاهای گوناگون، اجناس و مال التجاره را ذکر می‌کند. برای نمونه الفیروزج، الشیربام، الاسمانجونی (مأخذ از فیروزه‌ای، شیرفامی، آسمانگونی، شیری، آبی، فیروزه‌ای)^{۲۶}.

حکایت زیر باز هم مشخص می‌کند که وسعت وامگیری اعراب از واژگان پارسی چقدر است. صولی نقل می‌کند که یک ایرانی و یک عرب مشغول بحث کردن بودند، در این بین ایرانی به عرب گفت: هر چند ما در هیچ چیز به شما وابسته نیستیم، شما نمی‌توانید بدون ما کاری انجام دهید، حتی نام غذاهای شما چون اسفیداج، سَکَباج و دوغَباج و همه نوشیدنی‌هایتان چون سکنجبین، خَلنجبین و جَلَّاب و اصطلاحات اداری چون روزنامج، آسُکدار و فروانک همه را از ما به قرض گرفته‌اید.^{۲۷}

شاعران عرب ایرانی تبار، سهم بزرگی در انتقال لغت‌ها و اصطلاحات فارسی به زبان عربی داشته‌اند. بشّاربن برد که به ایرانی الاصل بودن خود می‌بالید^{۲۸} و هم ابونواس که به شاعران پیر عرب اهانت می‌کرد^{۲۹}، نمونه‌های خوبی برای این نوع هستند. شخص پیشگفته [ابونواس] مجموعه‌ای شعر هم سروده که در آنها از لغت‌ها و اصطلاحات پیش از اسلام بهره برده است.^{۳۰}

دیگر شاعران عرب هم گاهگاهی از اصطلاحات فارسی استفاده می‌کردند. بختری، درفش، بلهبد و نمودج^{۳۱} و معری، اصطلاحات شطرنج مانند شاه، رخ و بیدق به کار می‌برد.^{۳۲}

استخراج لغت‌های فارسی نه تنها از میان اشعار بلکه همچنین از متون منثور در موضوع‌های مختلف و نوشته‌های مناطق گوناگون ممکن است. این جانب برای روشن کردن این نکته سه کتاب برگزیده‌ام: یکی از آنها کتاب الاعتبار أسامة بن مُنقذ^{۳۳} (قرن ششم هجری) نگاشته شده در سوریه است. در این کتاب ما استفاده از اصطلاحاتی چون سرفسار، سرهنگ، خداه، درگاه، خست و برجم را می‌یابیم. دومین [کتاب] الحوادث الجامعة ابن الفوطی^{۳۴} نوشته شده در عراق در اوایل قرن نهم است. ابن الفوطی لغت‌های زیر را به کار می‌برد: چرخ، سربوش، زرکش، کارخانه، خربندی و دزدار. سومین [کتاب] معید النعم سبکی^{۳۵} (اواخر قرن هشتم) نوشته شده در مصر است که در آن لغت‌های زیر را می‌یابیم: میهماندار، تَبَردار، جُکندر، جَمَداریه، امیرشکار و امیر آخور.

در دوران قدیم به خاطر ناآشنایی با زبان فارسی برخی از

ریشه‌شناسی‌های غلط رواج می‌یابد. یا قوت نقل می‌کند که وقتی که شخصی از زجاج نحوی درباره ریشه کاسه (جام) سؤال می‌کند، وی جواب می‌دهد: «لَان تَقْصَعِ الْجَوْعَ» (زیرا که آن تشنگی را رفع می‌کند). حال آنکه در حقیقت این لغت از کاسه^{۳۶} فارسی گرفته شده است.

سیوطی بیان می‌کند که هر کس که مدعی است که یک لغت پارسی از عربی مشتق شده است، شخصی است که معتقد است یک ماهی از یک پرند زاییده می‌شود.^{۳۷}

در دوران جدید، عناصر فارسی در زبان عربی برای محققان مشغول به تصحیح متون عربی به صورت مشکلی مطرح شده است. گاهی اوقات آنها این لغت‌ها را بد تفسیر می‌کنند و گاهگاهی مصححان تنها ذکر می‌کنند که معنی آنها را نمی‌دانند. برای نمونه مصحح دیوان بشار، مُرطَق را به شخصی که گوشواره می‌آویزد، تفسیر می‌کند، به تصور آنکه این لغت از کُرتِ عربی (گوشواره)^{۳۸} مشتق شده است. در حقیقت این لغت کُرتِ مُعَرَّبِ کُرتِک پهلوی است. (بسنجید با کُرتِ فارسی؛ پیراهن)^{۳۹}. مصحح دیوان ابونواس معنی لغت موزج را بال تعریف می‌کند.^{۴۰} در حقیقت این

لغت مُعَرَّبِ مُوزِک (مأخوذ از موزه‌ی فارسی به معنی کفش است)^{۴۱}. مصحح یتیمه‌الدهر ثعالبی اشاره کرده که نتوانسته است، معانی لغت نمکسود را بیابد. در حقیقت این لغت نمکسود فارسی به معنی نمکین است.^{۴۲} در جدیدترین چاپ مقدمه ابن خلدون، اصطلاح زرکشی کاویان^{۴۳} به جای درفش کاویان که به معنای درفش کاوه است^{۴۴}، به کار برده شده. مصحح العُفْران المعرّی اعتراف می‌کند که نتوانسته است، معنی لغت لالکا^{۴۵} را بیابد. این لغت در فارسی قدیم به معنی کفش^{۴۶} است.

به راستی وجود چنین تألیفاتی از جوالیقی خفاجی^{۴۸} آدی شیر^{۴۹} و دیگران به ما کمک می‌کند تا مسأله لغت‌های فارسی پذیرفته شده در زبان عربی را حل نماییم. در هر حال هیچ کدام از اینها برای کمک به محققان به طور کامل کفایت نمی‌کند، بنابراین به نظر می‌رسد، تألیف فرهنگی جامع از لغت‌ها و اصطلاحات فارسی، در زبان عربی قدیم بر اساس متون موجود، مسئولیت با ارزشی خواهد بود. این امر وظیفه محققانی را که بر روی متون قدیم عربی کار می‌کنند، بسیار تسهیل خواهد نمود.



- پی‌نوشتها:
۱. الصبح المنیر فی الشعر، ابی بصیر، لندن ۱۹۲۸، ص ۲۰۱.
 ۲. همان، ص ۲۴۸.
 ۳. ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، بیروت ۱۹۶۴، ص ۱۷۹.
 ۴. ابن هشام، سیرة النبی، قاهره ۱۹۳۶، ج ۱، ص ۳۲۱.
 ۵. قرآن ۳۱: ۵ همچین بنگرید به زمخشری، الکشاف، قاهره ۱۹۴۸، ج ۲، ص ۵۱۴.
 ۶. الجوالیقی، المعرب، قاهره ۱۳۶۱ هـ. ص ۲۵۹.
 ۷. همان، ص ۱۴۲.
 ۸. قرآن ۱۸: ۳۱.
 ۹. قرآن ۵۶: ۱۸.
 ۱۰. بنگرید به سیوطی، المزهر، قاهره، ص ۲۶۶.
 ۱۱. دمشق ۱۳۴۸ هـ. ق ۷.
 ۱۲. واژه‌های دخیل در قرآن، بارودا ۱۹۳۸.
 ۱۳. قرآن ۱۶: ۱۰۳.
 ۱۴. الزمخشری، الکشاف، ج ۲، ص ۲۱۸.
 ۱۵. ابن خلدون، مقدمه، قاهره ۱۹۶۰، ج ۴، ص ۱۲۴۹، ابن عبدالبر، الاستیعاب، قاهره، ج ۲، ص ۶۳۶.
 ۱۶. بنگرید به سید مرتضی، الشافی، تهران، چاپ سنگی، بی تا، ص ۲۱۲.
 ۱۷. السرخسی، المبسوط، قاهره ۱۳۲۴ هـ. ج ۱، ص ۳۷.
 ۱۸. ابن الحیان الاصبهانی، اخلاق النبی، قاهره ۱۹۵۹، ص ۲۷۵.
 ۱۹. ابوالفرج الاصبهانی، الاغانی، ج ۲، ص ۱۱۲.
 ۲۰. ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، ص ۶۰۰.
 ۲۱. السمعانی، الانساب، لندن ۱۹۱۲، ص ۲۵۲.
 ۲۲. الجاحظ، البیان و التبیین، قاهره ۱۹۳۲، ج ۱، صص ۳۳-۳۲.
 ۲۳. یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۶۴۵.
 ۲۴. المقدسی، احسن التقاسیم، لیدن ۱۹۰۶، ص ۴۱۲.
 ۲۵. الجاحظ البخلاء، قاهره، ۱۹۳۶، صص ۳۵ و ۲۰۳.
 ۲۶. الجاحظ، التبصر بالتجاره، قاهره ۱۹۳۵، ص ۱۴.
 ۲۷. الصولی، ادب الکتاب، قاهره ۱۳۴۲ هـ. ص ۱۹۳.
 ۲۸. الجاحظ، البیان، ج ۱، ص ۵۶.
 ۲۹. ابونواس، دیوان، قاهره ۱۹۵۳، ص ۶۹۱.
 ۳۰. ابونواس، دیوان، نسخه خطی کتابخانه مجلس، ص ۳۳۲.
 ۳۱. دیوان، استانبول ۱۳۰۰ هـ. ج ۱، ص ۱۰۹، برای لغت آخر بنگرید به چاپ قاهره ۱۹۳۶، ج ۱، ص ۴۰۴.
 ۳۲. معرّی، شرح التنویر علی سقط الزند، قاهره، ج ۲، ص ۳۱۷.
 ۳۳. پرنستون ۱۹۳۰، صص ۱۳، ۳۶، ۴۶، ۴۹، ۵۲ و ۷۲.
 ۳۴. بغداد ۱۳۵۱ هـ. صص ۳۶، ۷۷، ۱۹۴، ۴۰۷، ۴۱۹ و ۴۳۱.
 ۳۵. قاهره ۱۹۴۷، صص ۳۱ و ۳۵.
 ۳۶. یاقوت، ارشاد، قاهره ۱۳۵۵ هـ. ج ۱، ص ۵۹.
 ۳۷. السیوطی، المزهر، ص ۲۸۷.
 ۳۸. بشار، دیوان ۱۳۶۹ هـ. مقدمه، ص ۷.
 ۳۹. الجوالیقی، المعرب، ص ۲۶۵.
 ۴۰. ابونواس، دیوان، ص ۶۶۴.
 ۴۱. الجوالیقی، المعرب، ص ۳۱۰.
 ۴۲. ثعالبی، یتیمه‌الدهر، قاهره ۱۳۶۶ هـ. ج ۳، ص ۷۶.
 ۴۳. ذری، ملحق المعاجم العربیه، پاریس ۱۹۲۷، ج ۲، ص ۷۲۶.
 ۴۴. ابن خلدون، المقدمه، ج ۳، ص ۱۱۲۳.
 ۴۵. بنگرید به بیرونی، آثار الباقیه، لیبزیک ۱۹۲۳، ص ۲۲۲.
 ۴۶. المعرّی، العُفْران، ص ۴۵۰.
 ۴۷. ذری، ملحق، ج ۲، ص ۵۰۸.
 ۴۸. شفاء الغلیل، قاهره ۱۳۲۵ هـ.
 ۴۹. اللفاظ الفارسیه المعربیه، بیروت ۱۹۰۸.